

دموکراسی گفتگوی

امکانات دموکراتیک اندیشه‌های

میخائیل باختین و

یورگن هابرماس

دکتر منصور انصاری



نشر مرکز

دموکراسی گفتگویی

امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن هابرماس
دکتر منصور انصاری

طرح جلد از علی عامه‌کن

چاپ اول ۱۳۸۴، شماره‌ی نشر ۷۱۳، ۱۵۰۰ نسخه، چاپ چهل چاپ
شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۷۸۴-۴

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

کتابفروشی نشر مرکز؛ خیابان دکتر فاطمی، روپرویی هتل لاله

خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸، تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳

E-mail: info@nashr-e-markaz.com

تمام حقوق محفوظ و متعلق به نشر مرکز است

تکثیر، انتشار و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه

بدون مجوز قبلی و کتبی ناشر ممنوع است

انصاری، منصور،

دموکراسی گفتگویی، امکانات دموکراتیک اندیشه‌های میخائیل باختین و یورگن

هابرماس / منصور انصاری. - تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.

هشت، ۳۷۱ ص. - (نشر مرکز؛ شماره‌ی نشر ۷۱۳)

ISBN: 964-305-784-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. دموکراسی.

۳۲۱/۸

د ۸ الف ۴۲۳ / ج ۸

م ۸۳-۵۸۲۹

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۱	مقدمه
---	-------

بخش اول

ضرورت بازاندیشی در اندیشهٔ دموکراسی

۱۸	فصل اول: رهیافتها، روشها و مدل‌های دموکراسی
۶۶	فصل دوم: بازاندیشی در نظریه دموکراسی؛ چالش‌ها و فرصت‌های فراروی آن

بخش دوم

بنیادهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دموکراسی گفتگویی

۱۲۰	فصل اول: معرفت‌شناسی علوم انسانی دموکراتیک و رهایی‌بخش
۱۶۰	فصل دوم: انسان‌شناسی فلسفی دموکراسی

بخش سوم

فضاهای عمومی، زبان و دموکراسی

۲۰۰	فصل اول: فضای عمومی به مثابه مکان دموکراسی
۲۵۲	فصل دوم: زبان و دموکراسی
۳۲۶	نتیجه‌گیری
۳۵۲	منابع و مأخذ
۳۶۴	نمایه

مقدمه

اکنون در آغاز قرن بیست و یکم، دموکراسی چنان به یک ارزش سیاسی برتر و جهانگیر تبدیل شده است که گویی بدون آن جهان دیگر قادر به ادامه حیات خود نیست. برای بسیاری از مردم، تصور جهان بدون دموکراسی به معنای بازگشت استبداد و انواع خشونت‌های هراس‌انگیز است که کل تاریخ بشریت را در تسخیر خود داشته‌اند. این ترس و وحشت از «شر» حکومت‌های غیردموکراتیک یکی از مهمترین انگیزه‌ها برای «شور» دموکراتیک بوده است. در طول تاریخ انسان‌های زیادی تلاش کردند تا با در اختیار گرفتن سرنوشت و تقدیر زندگی خویش از سلطه انواع استبدادها رهایی پیدا کنند و افراد بسیاری بر سر رهایی از آن «شر» گرفتار این «شور» شده‌اند و بهای این شوریدگی خویش را پرداخته‌اند.

اما گسترش اندیشه و پراکسیس دموکراتیک فقط به دلیل وجود چنین رقبا و یا ترس مردم از آنها نیست، دموکراسی فی‌نفسه دارای ارزشهایی است که انسانها در طول تاریخ به دنبال تحقق آنها بوده‌اند. اصل خودمختاری،

مشارکت، آزادی، برابری... از ارزش‌هایی هستند که امکان تحقق آنها در روابط و مناسبات دموکراتیک امکانپذیر است. به زعم ما، دموکراسی تنها شیوه زیستی است که با اصل «انسان بودن» آدمیان جور درمی‌آید و می‌تواند به تحقق ارزشها و کرامت‌های وجودی انسان‌ها کمک کند. اثر حاضر در واقع تلاشی برای نشان دادن این وجوه دموکراسی است.

علاوه بر این هرچند که امروزه دموکراسی محبوبیت و مقبولیت همگانی و جهانی یافته است و بسیاری از ایدئولوژیها و نظام‌های سیاسی رقیب آن مانند فاشیسم و کمونیسم شکست خورده‌اند و دموکراسی به نظر می‌رسد که اکنون تنها «بدیل» موجود است، اما باید به یاد داشت که دموکراسی همواره یک «پروژه ناتمام» است و همواره و در همه شرایط نیاز به بازاندیشی و تعمیق دارد. هیچ ایده و اندیشه‌ای «یک‌بار برای همیشه» نیست و تفکراتی که چنین ادعایی را داشته‌اند دیر یا زود از میان رفته‌اند. به نظر ما دموکراسی دارای ارزش‌های درونی و بیرونی فراوانی است و می‌تواند در خدمت ارزشهای وجودی انسان‌ها باشد و آنچه که امروزه با عنوان «دموکراسی» در جهان رواج یافته، صورت کاملی از آن نیست. دموکراسی‌های موجود در مقایسه با نظام‌های سیاسی دیگر «بهتر» هستند، ولی دموکراسی با پذیرفتن یک نقطه پایان برای خودش توانایی و ظرفیت‌های نوسازی را از دست می‌دهد. رهیافت تحلیلی کتاب حاضر این است که دموکراسی با چالشها و فرصتهای فراوانی روبه‌روست و دموکراسی رایج کنونی نیاز به بازسازی اساسی دارد. بر این مبنا می‌توان طرح مسأله را با دو پرسش مرکزی دنبال کرد. ۱) دموکراسی با چه چالشها و فرصتهایی روبه‌رو است که بازاندیشی و بازسازی آن را ضروری می‌کند. و ۲) چه مدل بدیلی برای پاسخگویی به این بازاندیشی قابل تصور است و چگونه و بر مبنای چه پیش‌فرضهایی می‌توان این کار را انجام داد و چه نظریه‌پردازانی این قوه بازسازی را در درون

اندیشه‌ها و نظریه‌های خودشان دارند؟ بر این اساس بحث خود را در ذیل همین دو محور دنبال می‌کنیم.

چالش‌ها و فرصت‌های فراوری دموکراسی

آنچه که امروزه با عنوان دموکراسی دانسته می‌شود ریشه در مفاهیم و تعاریف نظری چند سده گذشته دارد که اینک با توجه به تحولات عملی و نظری پایان قرن و آغاز قرن جدید دیگر پاسخگوی تمامی خواسته‌ها و مطالبات سیاسی نیست و دگرگونی مفهومی دموکراسی را ضروری می‌سازد. این موارد را در ذیل دو عنوان چالش‌ها و فرصت‌ها قرار داده‌ایم. منظور از چالش آن دسته پرسشهای نظری و رویدادهای عملی است که دموکراسی رایج، یعنی عمدتاً دموکراسی لیبرال، قادر به پاسخگویی و یا رویارویی با آنها نیست و منظور از فرصت‌ها تحولات نظری و عینی است که ما را مجهز به امکانات جدیدی می‌سازد که می‌توان ایده یا ایده‌های نشکفته گذشته را شکوفا کند. در رأس این آرزوها، ایده دموکراسی مستقیم و مشارکت عمومی گسترده قرار داشته است. در ذیل به اختصار به این چالش‌ها و فرصت‌ها اشاره می‌شود.

در قرن بیستم و به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فرو ریختن دیوار برلین دموکراسی به عنوان مطلوب‌ترین شیوه زیست سیاسی مطرح شده است. حقانیت و مشروعیت دموکراسی به عنوان بهترین نوع فرمانروایی از مکان اروپایی-آمریکایی آن خارج شده و در سراسر جهان نفوذ کرده است. اینک همه نظامهای سیاسی برای کسب مشروعیت و تداوم حیات خود از برچسب دموکراسی سود می‌جویند و با ایجاد بعضی از نهادهای سیاسی دموکراتیک مدعی چنین حقانیتی هستند. به این ترتیب دموکراسی به یک ارزش سیاسی جهانشمول، در مفهوم هابرماسی تبدیل

شده است و گویی توافق و اجماعی جهانی درباره آن شکل گرفته است. از میان خیل دولت-ملتهای گوناگون فقط برخی این میل یا شجاعت را داشته‌اند که به صراحت اعلام کنند که از قواعد سیاسی نظام دموکراتیک پیروی نمی‌کنند و اساساً آن را نیز قبول ندارند. بنابراین اینک با گسترش ایده دموکراسی به عنوان شیوه مطلوب زیست سیاسی، ادعاها فراوان گشته‌اند و با ایجاد برخی از نهادهای دموکراتیک لفافه‌ای بر واقعیت کنش سیاسی در این کشورها کشیده شده است. بر مبنای معیارها و ملاکهای سنجش میزان دموکراتیزاسیون، برآورد دموکراسی واقعی از غیر واقعی بسیار دشوار شده است. لیپست، رابرت دال، داوونز و دیگران معیارهایی برای این سنجشها در اختیار قرار داده‌اند که عمدتاً کمی هستند و مبتنی بر وجود احزاب، پارلمان، رقابت سیاسی و... می‌باشند. به زعم ما، با این دستکاریها، به‌ویژه در پایان قرن گذشته، این معیارها دیگر توانایی مقابله با ادعاهای کذب و دموکراسیهای تحریف شده را ندارند و نیاز به ملاکهای جدیدتر و بیشتری است. کتاب حاضر تلاشی برای بازجست و تدوین معیارهای شناسایی دموکراسی است: دموکراسی واقعی در فضاهای عمومی شکل می‌گیرد و در جایی که به شیوه زیست تبدیل می‌شود آن را باید در نوع ساختارهای ارتباطی زبانی جستجو کرد. این ملاکهای کیفی حمایت بیشتری از ملاکهای صوری و رسمی فوق‌الذکر خواهند کرد. بنابراین به شیوه گفتمانی باید گفت که روابط بین‌الذهانی غیر اجبارآمیز ملاک سنجش روابط دموکراتیک است. در فصلی با عنوان «زبان و دموکراسی»، به بحث در خصوص ساختارهای ارتباطی خواهیم پرداخت.

دموکراسی گفتگویی؛ فضای عمومی و زبان

همان‌طور که در فصل نخست خواهیم گفت، نظریه‌های گوناگون دموکراسی را می‌توان بر مبنای روش، رهیافت و مدل از یکدیگر متمایز کرد. از میان سه

روش توصیفی، ارزش‌گذارانه و تاریخی، روش ما روش ارزش‌گذارانه است. به این معنا که دموکراسی پدیده مثبتی است و در قیاس با دیگر اشکال سیاسی و نظام سیاسی، اهداف مثبتی را متحقق می‌کند. این روش چنان‌که خواهیم گفت فلسفی است و نباید از صراحت لهجه در دفاع از دموکراسی بیمناک بود. دموکراسی تنها رژیم سیاسی است که می‌تواند فردیت، تفاوت و خودآیینی انسانها را حفظ کند و در خدمت کرامت انسانی باشد. سایر اشکال حکومتی به‌ویژه توتالیترانیسم، از انسانها موجودات فرومایه‌ای می‌سازند که به ضرب چوب و چماق به هر سو رانده می‌شوند و در نهایت ارزشهای انسانی خود را وامی‌نهند. منتسکیو در دفاع از جمهوری و ضدیت با استبداد استدلال می‌کند که در وضعیت استبداد، انسانها دیگر انسان نیستند و به سطح حیوانات تقلیل می‌یابند. به زعم ما فضائل و کرامات انسانی در وضعیت آزادی حفظ می‌شوند و این جوهره دموکراسی است.

به لحاظ رهیافت، رهیافت ما اساساً هستی‌شناختی است. به این معنا که دموکراسی شیوه زیست است و هنگامی پتانسیل آن کاملاً آزاد خواهد شد که انسانهای آزاد و دموکرات منش وجود داشته باشند. دموکراسی خود هم محصول چنین انسانهایی است و هم عاملی برای تقریب انسانهای آزاد و دموکرات منش است. ناکامی بسیاری از کشورهای نو-دموکراتیک عمدتاً به این مسأله برمی‌گردد که آنها تصور می‌کنند با ایجاد چند نهاد حزبی و پارلمانی قادر به تأسیس دموکراسی هستند و از تعمیق آن در سطوح پایینی و فردی غفلت ورزیده‌اند. رهیافت هستی‌شناختی در عین حال تعریفی از ظرفیتها و استعدادهای انسانی دارد که آنها را به عنوان سوره دموکرات تلقی می‌کند. این ظرفیت اساساً در زبان و به تعبیر باختین در گفتگو و دیالوگ میان آنها نهفته است. زمانی دموکراسی به شیوه زیست تبدیل می‌شود که این بعد هستی‌شناختی و تکاملی در انسان به رسمیت شناخته

شود و نهادهای رسمی و صوری دموکراسی بر مبنای آن استوار شوند.

بر مبنای چنین روش و رهیافتی، مدل دموکراسی گفتگویی طراحی و تدوین خواهد شد و روش و رهیافت ما در اینجا پیش فرضهای اساسی بحث هستند. مدل دموکراسی گفتگویی نیز اساساً مدلی فلسفی است. هر چند ممکن است از دستاوردهای تجربی و تاریخی برای حمایت از آن استفاده شود، لیکن اساساً فلسفی است. فلسفه در تقابل با نظریه‌ها و اندیشه‌های علمی به بحث در خصوص «ماهیت» و «چیستی» پدیده‌ها می‌پردازد. به همین ترتیب موضوع فلسفه سیاسی بحث در خصوص چیستی و ماهیت پدیده‌هاست. مهمتر از این، رابطه معناداری است که فلسفه سیاسی با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی برقرار می‌کند. به لحاظ روش‌شناسی، مباحث فلسفه سیاسی با اتکاء به مبانی و بنیادهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی صورت می‌گیرند.

به زعم ما رابطه‌ای مستقیم میان انسان‌شناسی فلسفی و اندیشه سیاسی وجود دارد. بُعد هستی‌شناختی انسان به طور اساسی بر کارگزاری سیاسی وی تأثیر می‌گذارد. برای مثال تفاوت نظریه‌های جان لاک و توماس هابز، به رغم همه مشترکات، از تعریف انسان و ظرفیت وجودی آنها ناشی می‌شود. به نظر هابز انسان موجودی شرور است، بنابراین باید کنترل شود و این کنترل مستلزم قدرت بی‌حد و حصری به نام لویاتان است. از نظر جان لاک انسان ذاتاً موجود خوبی است و حکومت باید در خدمت بهزیستی وی باشد و بنابراین حکومت فقط وظیفه حراست از مالکیت را بر عهده دارد. حال به شیوه‌ای فلسفی باید این مسأله را جستجو کرد که دموکراسی و به‌ویژه دموکراسی گفتگویی موردنظر ما مبتنی بر چه نوع انسان‌شناسی است. میخائیل باختین و یورگن هابرماس، هر دو تعاریف در دسترسی از انسان به

عنوان موجودی زبانی در اختیار ما قرار می‌دهند که بر مبنای آن می‌توان انسان‌شناسی این نوع دموکراسی را تدوین کرد. هر چند تفاوت‌هایی میان این دو وجود دارد ولی هر دو بر «گفتگو» به عنوان خصلت جوهری انسان تأکید دارند. در فصل چهارم با عنوان انسان‌شناسی فلسفی به تفصیل در خصوص رابطه انسان‌شناسی فلسفی با نظریه سیاسی و انسان‌شناسی و دموکراسی و انسان‌شناسی دموکراسی گفتگویی بحث خواهد شد.

یکی دیگر از پرسشهای فلسفی این مدل این است که دموکراسی با چه فضائلی همراه است. این بحث البته بخشی از توجیه برتری دموکراسی نسبت به سایر اشکال سیاسی نیز هست. لیکن مسأله اساسی این است که دموکراسی گفتگویی چه نیازهایی از انسان را برطرف می‌کند. افلاطون معتقد بود که سیاست با اخلاق مرتبط است و وظیفه اخلاقی سیاست و فیلسوف-شاه به‌ویژه این است که عدالت را در میان آدمیان برقرار سازد و هر کسی بداند که چه وظیفه‌ای را بر عهده دارد و بالاتر از آن انسان خوب ساختن است. در مقابل هابز معتقد بود که مهمترین وظیفه حکومت حفظ و تأمین امنیت است و هیچ وظیفه اخلاقی بر عهده ندارد. به همین ترتیب جان لاک، حفظ و حراست از مالکیت را وظیفه حکومت می‌دانست. بنابراین یکی از مؤلفه‌های هر نظریه سیاسی و در اینجا فلسفه سیاسی این است که معین کند غایت و هدف آن نظریه یا فلسفه سیاسی چیست؟ به نظر دیوید هلد یکی از آرزوهای بسیاری از فلسفه‌ها و نظریه‌های سیاسی اصل «خودمختاری» (autonomy) بوده است. او این اصل را این‌گونه تعریف می‌کند:

افراد باید در تعیین شرایط زندگی خویش آزاد و برابر باشند،
بدین معنی که آنها باید در تعیین چارچوبی که هم فرصت لازم را در
اختیار آنها می‌گذارد و هم آن را به گونه‌ای محدود می‌کند که نتوانند

این چهارچوب را در خدمت نفی حقوق دیگران به کار گیرند، از حقوق برابر (و لذا اجبارهای برابر) برخوردار باشند.

این اصل اساسی دموکراسی است و برگردان دقیق تر آن «خودآئینی» است. خودآئینی بر آن استعداد انسانها دلالت می‌کند که می‌توانند خودآگاهانه استدلال کنند، خوداندیش (self-reflective) و خودسامان‌بخش (self-determining) باشند. این استعداد متضمن توانایی سنجش، داوری، انتخاب و اثرگذاری بر جریانهای عملی ممکن در زندگی خصوصی و عمومی است. جوهره دموکراسی رسیدن به چنین «خودآئینی» است؛ در جایی که به هر دلیل این خودآئینی انکار شود، دیگر حتی نمی‌توان از دموکراسی صحبت کرد. نظامهای تئوکراتیک که قوانین خویش را از جهان دیگر اخذ می‌کنند، نمی‌توانند مدعی دموکراسی باشند. در جایی دموکراسی تأسیس می‌گردد که خود انسانها برای زندگی خصوصی و عمومی خود قانون وضع کنند.

از دیگر فضیلت‌های دموکراسی، حفظ تفاوت و هویت است. در نظام دموکراتیک افراد باید بتوانند هویت خودشان را حفظ کنند و کثرت بشری از میان نرود. همچنانکه هانا آرنت به خوبی گفته است توتالیتاریانیسم از آن روی ناپود کننده است که کثرت بشری را در قالب یک انسان غول پیکر محو می‌کند و همه به شکل این موجود دیو پیکر درمی‌آیند؛ وحدت و همشکلی معارض با دموکراسی است.

باختین و هابرماس این قوه خودآئینی، حفظ هویتها و کثرت بشری را در اندیشه خود نهفته دارند و به خوبی می‌توان از اندیشه‌های آنها برای اثبات فضیلت‌های دموکراتیک استفاده کرد.

همچنان‌که دیوید هلد به درستی اشاره می‌کند لازمه تدوین اصل

خودمختاری آن است که در مورد دولت و جامعه به بازانديشي بنشينيم. به نظر وي «اصل خودمختاري» را فقط مي توان با درک گريزناپذيري يک فرايند «دمکراتيزه کردن دو جانبه» تدوين کرد. لذا بحث اساسي ديگر در مدل دموکراسي گفتگويي اين است که جامعه سياسي به طور کلي و دولت را چگونه تعريف کنيم. يکي از مشکلات اساسي بسياري از رهبران سياسي در جهان سوم و به ويژه ايران اين است که فقط به صورت يکجانبه از گسترش جامعه مدني صحبت مي کنند و تصور غالب بر اين است که با تأسيس چند حزب و رقابت سياسي دسترسي به دموکراسي ميسر است. هرگز از فرايند دموکراتيزه کردن خود دولت صحبت نمي شود. چگونه خود دولت را بايد دموکراتيک کرد. به اين معنا، دموکراسي فقط محصول گسترش جامعه مدني نيست بلکه دولت را نيز شامل مي شود. مدل دموکراسي گفتگويي رويکرد متفاوتي نسبت به جامعه سياسي، جامعه مدني و دولت دارد. جامعه مدني عمدتاً به حوزه علائق خصوصي، شخصي و گروهي خاص محدود است. به عنوان مثال اصناف و پيشه هاي خصوصي براي حمايت از کار و کسب خود، دست به ايجاد تشکلهاي گروهي و خصوصي مي زنند. بحث در خصوص علائق خصوصي و حرفه اي، اساساً بحثي سياسي نيست. سياست اساساً امري مربوط به علائق جمعي و عمومي است. دولت پديده اي سياسي است زيرا بر کنار از حمايت از اين يا آن علائق خصوصي و گروهي خاص براي کل جامعه دست به تصميم گيري مي زند که همه افراد را متاثر مي کند. در نظريه پورگن هابرماس، حوزه عمومي يا گستره همگاني جايي است که علائق جمعي مورد بحث و مشاجره قرار مي گيرند.

بنابراين پرسش اساسي اين است که دموکراسي در «کجا» شکل مي گيرد و اساساً در «کجا» نياز به خودآئيني هست. اينجا، همان «ميز در ميان» هانا آرنست است. يعني در فضاهاي عمومي يا حوزه هاي عمومي. مسأله اساسي اين است

که ما دقیقاً جای فضای عمومی را مشخص و تعیین کنیم. به نظر ما، دموکراسی با مفهوم اندیشه حوزه عمومی ارتباط دارد و منازعات بر سر این نوع ارتباط عمدتاً به مصادیق فضاهای عمومی و رابطه آن با خصوصی مربوط می شود. از نظر برخی مانند هانا آرنت، فضای عمومی اساساً مترادف با خود دولت بود. تمامی روابط بیرون از عرصه سیاست رسمی، غیر سیاسی و خصوصی بودند و همچنین حوزه عمومی ویژگی دوران کلاسیک آتنی بوده است. پس از آن به جز در انقلابها، به ویژه انقلاب آمریکا، حوزه عمومی شکل نگرفته است و آنچه امروزه در عرصه سیاسی و دولت دیده می شود، همان بسط و گسترش علائق خصوصی است. میخائیل باختین این فضاهای عمومی را در کارناوالهای رقص و شادی سده های میانه جستجو می کند و به نظر وی حوزه های بیرون از سیاست رسمی بوده است. کارناوال اساساً حوزه مقاومت در برابر سیاست و قدرت رسمی است. یورگن هابرماس، فضاهای عمومی را در قرن نوزدهم و در فضاهای عمومی مانند قهوه خانه ها جستجو می کند و معتقد است که حوزه عمومی غیر از جامعه مدنی و دولت است. اینها مناقشات بسیار مهمی هستند که پیامدهای بسیار اساسی برای نظریه سیاسی و دموکراسی به دنبال دارند. بنابراین چنانچه ما دموکراسی را به مثابه فضای عمومی تعریف کنیم، اگر هر کدام از این متفکران را به صورت مجزا مدنظر قرار دهیم، مدل های گوناگونی از دموکراسی به مثابه فضای عمومی را می توان به دست آورد. کمالینکه برخی معتقدند که دموکراسی باختینی نوعی پوپولیسم، دموکراسی آرنتی نوعی جمهوریخواهی به سبک کلاسیک و دموکراسی هابرماسی نوعی دموکراسی روندگرایانه (Procedural) است.

تلاش اثر حاضر این است که اولاً تعریف خاص هر یک از این نظریه پردازان را واکاوی و به تعریف مستقلی از فضای عمومی دست پیدا کند و سپس جایگاه حوزه عمومی را مشخص کند. همان طور که از هلد نقل قول

کردیم، تعمیق و غنی‌سازی دموکراسی مستلزم بازاندیشی در هر دو سطح دولت و جامعه سیاسی است. از این لحاظ با ترکیب اندیشه این دو متفکر می‌توان از فضاهای عمومی رسمی و غیر رسمی نام برد که اینها در کنار یکدیگر به دموکراسی شکل می‌دهند. دموکراسی فرایندی دو سویه بین جامعه و دولت است؛ هنگامی به شکل کامل متبلور می‌شود که فضایل فضاهای عمومی بر هر دو حاکم شود. البته همچنان‌که گفتیم، این بخش خصلت مبتکرانه دارد و البته مستلزم توجهات و تبیین علمی و فلسفی دقیق است. در فصلی با عنوان فضای عمومی به مثابه مکان دموکراسی به تفصیل به بحث در خصوص این موارد خواهیم پرداخت.

اگر همچنان‌که فوکو می‌گوید سلطه در زبان تولید و بازتولید می‌شود، بنابراین می‌توان عکس آن را هم نتیجه گرفت که آزادی و دموکراسی نیز در زبان متجلی می‌شوند. فضای عمومی به طور خلاصه در جایی شکل می‌گیرد که افراد به مثابه سوژه‌های آزاد و برابر وارد گفت و شنود باز می‌شوند. این مترادف با دموکراسی است. لیکن یکی از دل‌نگرانیهای دیرین طرفداران دموکراسی و منتقدان آن این بوده است که در چنین فضایی هم امکان فریب، دستکاری و سفسطه وجود دارد. افکار عمومی در معرض تحریف و دستکاری هستند و لذا پاشنه آشیل دموکراسیها را باید در همین تحریفها جستجو کرد. این مسأله اهمیت زبان به مثابه ابزار و ساختار ارتباطی دموکراسی را چندین برابر افزایش می‌دهد.

همچنان‌که میخائیل باختین در نظریه‌های ادبی خود به خوبی نشان داده است دیالوگ اساس زبان است ولی همواره امکان تبدیل شدن آن به مونولوگ وجود دارد. او بر مبنای تحلیلهای زبان‌شناختی که در خصوص رمانهای داستایوسکی، تولستوی، رابله و دیگران انجام داده است، مرز میان دیالوگ و مونولوگ را نشان داده است. به نظر وی رمانهای داستایوسکی واجد

خصلت دیالوگ هستند، در حالی که تولستوی اساساً مونولوگ‌نویس است. دیالوگ به روی تفکر و آزادی گشوده است در حالی که مونولوگ واجد خصلتی استبدادی و سرکوب‌گر است. به همین سان هانا آرنست جوهره سیاست را سخن‌ورزی و بیان می‌داند و انسانها از نظری از آن رو موجودات سیاسی هستند که قدرت تکلم دارند. به نظری خوشونت به مثابه پدیده‌ای ماقبل سیاسی اساساً گنگ، لال و خاموش است. سیاست یعنی گفتگو و حرف زدن و مباحثه کردن. یورگن هابرماس کامل‌ترین صورت‌بندی از رابطه میان زبان و دموکراسی را در اختیار ما قرار می‌دهد. به نظری دموکراسی در «وضعیت کلامی آرمانی» متحقق می‌شود یعنی در جایی که ارتباطات انسانی غیر اجبارآمیز حاکم باشند. ارتباطات انسانی تحریف شده اساساً در تعارض با دموکراسی قرار می‌گیرند. او ویژگیهای خاصی را برای کنش ارتباطی قائل است و انواع گوناگون آن را بر مبنای ادعاهای اعتبار تقسیم‌بندی می‌کند. به نظر هابرماس، زبان همواره به روی حقیقت گشوده است و حقیقت در زبان فاش و آشکار می‌گردد. «اخلاق گفتگویی-استدلالی» عنصری اساسی در نظریه زبانی هابرماس است که مانعی اساسی بر سر راه تحریفات ایجاد می‌کند. به نظری شرط حیاتی دموکراسی و فضای عمومی «استدلال بهتر» است و اساساً افراد برای رسیدن به توافق و اجماع به گفتگو می‌نشینند. محصول این توافق و اجماع تصمیم‌گیریهای عمومی و همه‌پذیر است.

بنابراین برای مدل دموکراسی گفتگویی این مسأله بسیار حیاتی است که ساختارهای ارتباطی چگونه هستند و به چه صورتی عمل می‌کنند. در این بخش به ویژه بحثهای زبان‌شناختی میخائیل باختین و یورگن هابرماس راهگشا هستند. در بخش سوم کتاب با اتکاء به اندیشه‌های باختین و هابرماس به بحث درباره زبان به مثابه ساختار ارتباطی دموکراسی می‌پردازیم.

چرا میخائیل باختین و یورگن هابرماس؟

همان‌طور که گفته شد دموکراسی گفتگویی مبتنی بر بنیادهای معرفتی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خاصی است و از فضیلت و سبک زندگی دموکراتیک خاصی حمایت و پشتیبانی می‌کند. این مدل با بهره‌گیری از اندیشه‌های باختین و هابرماس طراحی و تدوین شده است. میخائیل باختین نظریه‌پرداز ادبی و زبان‌شناس خودش هرگز اثری سیاسی پدید نیاورده است. لیکن از آوازه‌ای که عمدتاً از دهه ۱۹۹۰ به این سو در محافل دانشگاهی به دست آورده است، اندیشه‌های وی در بسیاری از نظریه‌پردازیهای اجتماعی و سیاسی راه یافته است و پیامدها و کاربردهای سیاسی مؤثری را به دنبال داشته است. در خصوص دموکراسی نیز آثاری بر مبنای نظریه ادبی وی پدید آمده است. در مدل حاضر نظریات وی به‌ویژه در بحث معرفت‌شناسی دموکراتیک، انسان‌شناسی فلسفی دموکراسی، حوزه عمومی به مثابه دموکراسی و زبان حائز اهمیت است.

یورگن هابرماس از حیث بحث ما چهره بسیار شناخته‌تر و مؤثرتری است. هابرماس اولین کار خود را با عنوان *دگرگونی ساختار حوزه عمومی* منتشر کرد و همان‌طور که خودش اذعان می‌کند، در وهله اول وام‌دار هانا آرنست بوده است. هابرماس به عنوان نظریه‌پرداز انتقادی به بازسازی ایده‌های اصلی مکتب فرانکفورت پرداخت و با انتشار آثاری مانند *نظریه کنش ارتباطی*، نحله خاصی را بنیاد نهاد. او که اندیشمندی پرکار و فعال است در بسیاری از حوزه‌های روان‌شناختی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی وارد شده است و از این حیث بسیار قابل توجه است. هابرماس بدون هیچ تردیدی نظریه‌پرداز دموکراسی است و تعریف روشن و خاصی از آن در ذهن دارد. اما او بر خلاف هانا آرنست، مدرنیته را جریانی رو

به پیش می‌داند و معتقد است که این «پروژه ناتمام» را می‌توان با گسترش منطق جهان زیست یعنی کنش ارتباطی یا مفاهیم‌ای تکمیل کرد. او حتی در بحث از حوزه عمومی ریشه آن را به فضاهای عمومی دوران بورژوازی نسبت می‌دهد. بحث‌های هابرماس به‌ویژه در سطح فضیلت‌های دموکراسی، فضای عمومی، معرفت‌شناسی دموکراتیک و زبان بسیار کارا و راهگشا است. وجه مشترک قابل توجه در هر دو این متفکران این است که رویکرد کانتی در میان آنها بسیار برجسته است و این حلقه مفقوده‌ای است که این دو را با یکدیگر مرتبط می‌کند.

نکته حائز اهمیت در بحث ما این است که در کتاب حاضر تلاش می‌شود تا صرف‌نظر از پیامدهای نظری که هر یک از این اندیشمندان به دنبال دارند (و در مواقع مقتضی بدانها اشاره خواهیم کرد) نظریه دموکراسی گفتگویی را با استفاده از ایده این دو متفکر بنیاد نهیم. بنابراین روش ما در برخورد با آنها گزینشی است و البته دلایل و براهین موجه خود برای این گزینشها را ذکر خواهیم کرد. رویهم‌رفته وجه مشترک هر دو تأکید بر «فضای عمومی به مثابه محلی برای گفت و شنود آزاد و برابر» است. بر مبنای چنین وجه مشترکی آنها را در کنار هم گرد آورده‌ایم تا از ظرفیتهای پتانسیل‌های نظری آنها برای تدوین مدلی متفاوت از دموکراسی کمک گیریم.



بدون تردید به پایان رسیدن این اثر محصول تشویق‌ها و دلگرمی‌های کسانی بوده است که بدون وجود آنها این کار هرگز به ثمر نمی‌رسید. در این میان نقش استادان گرانقدر دکتر محمد رضوی، دکتر حسین بشیریه و دکتر احمد نقیب‌زاده چنان مؤثر و گسترده بوده است که قابل بیان نیست و فقط می‌گویم که یاد و تأثیر وجودی آنها هرگز به دست فراموشی سپرده نخواهد شد.

علاوه بر اینها باید از همسرم گیتی پورزکی سپاسگزاری کنم که فراغت و آسودگی برای انجام این اثر را به ایشان مدیونم. در پایان لازم می‌دانم از مسئولان نشر مرکز به ویژه آقای رضائی و آقای فاطمی سپاسگزاری کنم که امکان انتشار این کار را فراهم کردند.

منصور انصاری

بهمن ۱۳۸۳

Ansari51us@yahoo.com